

در آموزا نید ما ضمن آموزانیدن بمعنی التعلیم و اما آموزیدنا
هو لازم مثل اموزختن بمعنی التعلیم ای علی جمیع الخلیل من صنعتی
سوی صلح و اجتهاد کما قال مکرکب بند که در تعلیم آن دفع اند
ای کان بی عملی در تعلیم و تمها و ن کردی لیغی له حال الغلبه
سیرای ذلک التکید در صنعت و قوت سیرا و یغ الفایه
و می را با او من المصارعین ای کان مقام و مت بالبرکی دورتی
بنودی کماله فی الصنعة و القوة تا حدی که پیش سلطان گنت
ذلک التکید استاد را فضیلتی که بر منست از روی برکی
فی السن و حسن ترتیب استه فی التعلیم و الا بقوت از و
کثیر نیست و یو اده الما و اة فی العرف و مراده الغلبه
بقرینه الحقا یعنی قوله و صنعتت با او بر و لما قال هذا
الکلام ملک را این ترک دس از وی من التکید مناسب و
نیاید لانه کفران النعمه و حق التبریر بود تا مصارعت
کنند معای متسع یعنی واسع معین کردند مصارعتها و
از کان دولت و اعیان حضرت حاضر شدند لیر و مصارعتها
سیر چون پیل مست در آمد لا اعتراض ای ضربت کعبه که اگر
کعبه آمین بودی از جای برکندی یعنی الکافی العرشه
استاد داشت که جوان از بیعت برترست و اعلی
بدان الماء الملائه بند غریب که از زمان داشته بود
ای اخفاه با وی در او و کجیت الظاهره ما ض جمهوره
جوان دفع ان تراست و لم یقدر علی دفع استاد بدود
از زمین برداشت ذلک التکید و بر بالای سر برد کما بود ایه
المصارعین و بر زمین زد غریب مراد فغان از خلق
برخاست کما هو المعتاد فی مثل هذا الامر ملک قوموا سلطان
نعت و خلعت دادند تعظیما که و سیرا زجر و ملا منست
کرد بهذا القول که با پرو رنوع بمعنی المریه بکسر الباء و المشدده
خوشی برید به استاده دعوی مقام و مت کردی بل ادعت

الغلبه

الغلبه علیه و سرزردی فلما عاتبه الملك کنت ای خدا و نذرت و روقیت
برین دست نیافت بلکه در علم کشتی بالضم دقیقه مانع بود که ازین
دربغ می داشت هذا الاستاد امر و زبان دقیقه برین دست
یا قیت براد به الظفر استاد کنت فی جوابه از به چنین روز ای
لا جرمش هذا اليوم نکره ای داشتیم که حکا کنته اند فی الصبحه و سیرا
فیما ن قوت مدله که کرد ششمی بالباء المصدری کند معک مقابوت
کنند شینده که چه کنت ای ما قال انک از بر و رده بمعنی المریه یعنی
الباء خود هفا دید **قطع** یا وفا خود اعلم ان لفظ خود استعمل
اسما و اداة اما اذا کان اسما فصناه بالبرکی کند و فرج و اوع رسبه و لفظ
استعمل فی قافیه بد و اما اذا کان اداة فهو یکن باخر الاسم لیدل علی
خصوص حاله فی الکلم المرتب و ما کن فییه من قبیل ان فی بنود در عالم
ای اما الوفا و غیر موجود فی العالم یا مکرکس درین زمانه نکره یعنی
اما الوفا و موجود و لم یفعل فی هذا الزمان احد کس نیاموخت ای لم
یتعلم احد علم ترا من ای الرومانه متی که در عاقبت نشانه نکره و رده
فی هذا المعنی تا ذکر الجوهری **شعر** اعلمه الرمانه کل یوم فلما استند
ساعه رمانه الرمانه بمعنی الریح و استند بالمهمله بمعنی استقام
و قال الاصحی اشتد بالثین المجهول لیس بشی کذا فی الصحاح و من
قال و قد یصح اشتد بالثین المجهول من الشدة کما فی من نذر الصحاح
و تخان و قبل فی الرحمة **قطع** یا وفا بود بر رجو عا لکنه کس قنر
یا یوزمانه ای که او کردیم اسما و قی اتمق المدی عاقبت شانه بی
حکایت درویشی بیاد الوضه محمد صفة درویش کوشه
صحرانی نشسته بود للفرغ یه یا قفا بی برو کلدشت فذکر درویش
از آنجا که فراغ ملک بالضم قفا عنت سر بر نیا و رده ای لم یرفع رأس
من المراقبه و التماس نکره الیه یا دناها از آنجا که سلطوت و هو التماس
بالطش سلطنت است هم بر نیا ای انقض و کنت این طایفه
حرقه پوتان شیلجی الطائفه الصغویه بر مثال حیوانند بریدان
الحوان کما یعرف السلطان و لا یعظم کذلک هذه الطایفه و ترکنت

کتابت در این لفظ خود

ای کسب